

عارف رشید

عامل جنگها در جهان

امپریالیزم و اهداف آن و مرحله زوال سرمایه داری

امپریالیزم به معنی بالاترین و عالیترین مرحله سرمایه داری، مرحله تشکل انحصارات بزرگ است، این انحصارات بزرگ متشکل از گروه های بزرگ سرمایه میباشند که با هم در رقابت به هدف تصرف و تقسیم منابع انرژی و منابع جدید انرژی در جهان و به مقیاس اشغال کشورها و مناطق دارای منابع غنی جهان هستند. این کشورهای بزرگ سرمایه داری اند که سبب لشکر کشی ها بالای کشورهای غنی جهان (کشورهای نفت خیز) و کشورهای عقب نگهداشته شده و یا جهان سوم که منابع شان دست نخورده باقی مانده است، میگردند.

کشورهای بزرگ سرمایه داری همیشه در سراغ اشغال نمودن و یا در وابسته گی قرار دادن کشورهای دیگر هستند و گرچی هم آن کشور ها در هر نقطه جهان قرار داشته باشند و یا هر مقدار مصرف و تلفات انسانی متقابل را هم در قبال داشته باشند، که مثال آن را میتوان دقیق و واضح در رابطه به لشکر کشی های دهه ۲۰۰۰ و ایجاد جنگهای گرم و تباه کننده دریافت.

در طی سالهای قبل که هنوز امریکا به قدرت بزرگ جهانی تبدیل نگردیده بود، قوت های نظامی و سرمایه اش در حدود و حوزه قاره امریکا محدود بود. بعد از جنگ جهانی دوم امریکا به حیث بزرگترین کشور سرمایه داری و قدرت جهانی تبدیل گردید. بریتانیای کبیر منحیث دولت نیرومند رو به رشد سرمایه داری در جهان نقش دولت قدرتمند و اشغالگر را داشت و بسیاری از مناطق جهان و در همه قاره ها، کشورها را تحت اشغال و تصرف خویش در آورده بود و به شیوه استعمار کهن از آن کشور ها بهره برداری می کرد. یعنی با جنگ و لشکر کشی خویش کشور ها را اشغال نموده ثروت و دارایی شان را تاراج و انتقال داده و منابع طبیعی گاز، نفت و غیره مواد خام شان را به مصرف خویش رسانیده، قسماً هم به بازار

جهان عرضه داشته و بلاخر در سرزمین های اشغال شده حکومت دستنشانده و سلطه انگلیس و بریتانوی را ایجاد کرده است.

بریتانیای کبیر طی قرن ۱۸ و ۱۹ یگانه و بزرگترین امپراطوری در جهان بود و در آن زمان ۱/۴ قسمت جهان را در تصرف و اشغال خویش داشت، که در برگیرنده کشورهای عربی، افریقایی، آسیایی و تا سرزمین افغانستان که با پیمودن هزاران کیلومتر فاصله بعد از اشغال کشور پهناور هند و ایجاد دولت هند بریتانوی وارد سرزمین های افغانستان گردیدند که بعد از حاکمیت نیم قرنه خویش در ساحة جنوب آسیا و جنگهای سه دهه تاریخی خلق مبارز افغانستان که به نام جنگهای اول، دوم و سوم افغان و انگلیس درج صفحات تاریخ گردیده است، باراول شکست تصور ناپذیر امپراطوری شان را لمس کردند. و این شکست ایشان نی تنها سبب حصول استقلال افغانستان طی سال ۱۹۱۹ گردید، بلکه طلسم حاکمیت امپراطوری شکست ناپذیر شان را در جهان از هم پاشید و درس بزرگ برای سایر کشورها و خلقهای آزادیخواه جهان گردیده تا به تدریج به پیروزی و حصول استقلال کشورهای هند و ایجاد دولت پاکستان در سال ۱۹۴۷ از سیطره امپراطوری انگلیس و درهم ریختن دولت هند بریتانوی گردید. البته در این مورد نتایج جنگ جهانی دوم و با به وجود آمدن سیستم دولت های دموکراتیک و سوسیالیستی در جهان و به پیروزی رسیدن جنبش های آزادیبخش در سراسر جهان مؤثر و عامل نیز بوده است.

اشغال سرزمین های فلسطینیان، ایجاد دولت اسرائیل در پانزدهم ماه می سال ۱۹۴۸ بار اول در سرزمین فلسطین با حمایه ایالات متحده امریکا و بریتانیای کبیر صورت گرفت. در آن زمان فلسطینیان را از خانه های شان بیرون رانده، منازل و مناطق شان را اسرائیلی ها به تصرف و اشغال خویش در آوردند. از آن زمان الی اکنون آن تعداد از فلسطینیان که از خانه های شان رانده شده بودند، کلید و قبالة منازل و ملکیت شان را حفظ کرده و به دسترس دارند. در سال ۱۹۶۷ برای بار دوم اسرائیل با حمایه و پشتیبانی امریکا بالای سرزمین فلسطین و بعضی مناطق دیگر عرب از جمله مناطق اردن، سوریه و مصر یورش بردند که قسمتی از مناطق را

منطقه جولان، کرانه باختری رود اردن، نوار غزه و مناطق بیت المقدس را اشغال و الی اکنون به تصرف دارند و از آن تاریخ الی امروز هزاران فلسطینی قربانی آرمان وطنپرستانه و آزادیخواهانه شان گردیده اند.

ستیزه جویی و اشغالگری اسرائیل در برابر خلق مظلوم فلسطین و سرزمینهای فلسطینی تنها به حمایه امریکا و انگلیس شده میتواند و این کشورها که به اصطلاح مدافعین حقوق بشر و آزادی های دموکراتیک در جهان خود را وانمود میسازند، اسرائیل را منحیث یک دستگاه فشار و اعمال ظلم و اشغالگری بالای فلسطینیان توظیف کرده اند و این صرف امریکا و حمایه انگلیس است که اسرائیل را از یک دولت کوچک با نفوس کم و مساحت محدود به یک دولت نیرومند مجهز به سلاح های مدرن، تسلیحات و تکنالوژی هستوی و اتمی کرده و روز افزون با اشغال سرزمین های عرب و به خصوص فلسطین به توسعه و گسترش مساحت خویش می پردازد و به پروژه های مسکن سازی گسترده اقدام مینمایند.

بناً خود امپریالیزم است که به منظور تأمین منافع خویش و تحقق اهداف شان در خلیج فارس و سرزمینهای عرب، دولت اسرائیل را ایجاد و مورد استفاده شان قرار میدهند.

اگر کشور اسرائیل و رژیم اش که چنین اعمال سرکوبگرانه را در برابر فلسطینیان انجام میدهد، وابسته به امپریالیزم و غرب نمی بود، منحیث رژیم دیکتاتور و استبدادی در جهان شناخته میشد و تحت تحریم اقتصادی - سیاسی قرار میگرفت و به نام سیاه ترین دولت در جهان معرفی میگردید. ولی چون اسرائیل خود زاده و پرورده امپریالیزم است، هیچ پرابلم در مورد اش وجود ندارد و در برابر فلسطینیان که برای نجات و آزادی خانه و سرزمین خویش میرزمنند و قربانی میدهند، همه در صفوف تروریست ها از طرف غرب شناخته میشوند.

حال اگر وضع عراق و علت جنگ آنکشور مورد بحث قرار داده شود چطور ارزیابی شده میتواند؟

عراق کشوریست که از لحاظ ذخایر نفت دومین کشور در بین کشورهای عربی و خلیج فارس بعد از عربستان سعودی شناخته شده است و مدت طولانی را در

برداشت که از ذخایر نفتی آن استفاده اعظمی صورت نگرفته بود، زیرا در جنگ با ایران مصروف بود و بعد درگیر جنگ با کویت و امریکا گردید. بناً عراق تحت تحریم ها و پرابلم های جنگ قرار گرفت، فرصت های مساعد استفاده از نفت خویش و عرضه آن را به بازار جهانی به مقیاس وسیع بنا بر حجم بزرگ موجودیت نفت خویش را نداشته و هم مدتی بود که سرمایه و کمپنی نفتی معاون رییس جمهور امریکا (دیک چینی، جورج بوش و رامسفلد که در شرکت تجارتي نفت یونیکال نیز سهام میباشند) که در سال های قبل غرض تفحص و تصفیه و بهره برداری نفت در عراق فعالیت داشتند، بنا بر تیره شدن مناسبات عراق با امریکا از فعالیت و بهره برداری باز مانده بود و دیگر چاره دستياب نگردید، غیر اینکه باید متوصل به حمله نظامی، اشغال عراق و سقوط رژیم صدام حسین می بود، این یگانه وسیله بود!

بناً عامل جنگ تنها میتواند که ذخایر نفت عراق باشد و اگر صدام حسین زمامدار کشور دیگری بدون داشتن نفت و گاز میبود به هیچ وجه مورد نظر زمامداران بزرگ جهان قرار نمی گرفت، که با چنین سرنوشت مواجه گردد. در ضمن پرابلم دیگر اینکه خود صدام حسین و حزب بعث عراق در بین بسیاری از رهبران و رژیمهای کشورهای عربی یک رژیم نسبتاً دموکراتیک، غیر مذهبی، غیر وابسته و غیر تسلیم پذیر به قدرت های بزرگ جهان و سرمایه داری بود. بناً باید درمورد او تصمیم گرفته میشد، که در برابر امپریالیزم جهانی و کشورهای بزرگ سرمایه به خصوص در مقابل جورج بوش بی اعتنایی کرد و از فرمانش نا فرمانی نمود. تا اینکه جنونش به خشم آمد و فرمان حمله نظامی به عراق و سرکوب صدام حسین را صادر کرد.

اگر موضوع جنگهای اخیر را در افغانستان مورد تفسیر قرار دهیم، زمینه جنگها و مداخلات در امور افغانستان با وقوع تحولات ملی و دموکراتیک که بنا بر اراده و عمل مستقیم اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان در آن زمان و بنا بر هدایت حزب این رویداد مهم تاریخی در افغانستان انجام یافت. این تحول غیر قابل تصور قدرتهای بزرگ جهان را حیرت زده و سرسام کرد. هر یک در جستجوی نزدیک شدن شان در قبال اوضاع افغانستان گردیدند. تا این که اتحاد شوروی وقت، بنا بر

مساعد شدن مناسبات همسایه گی و حسن همجواری دیرینه که با نظام های قبلی افغانستان داشت و هم مناسبات دیپلماتیک و همکاری های اقتصادی - تجارتي که از لحاظ موقعیت جغرافیایی و بنادر تجارتي بزرگ افغانستان (بنادر حیرتان ، اسلام قلعه و راه ابریشم) که توريد و صدور اموال از این طریق به نفع دولت، سکتور دولتي و تجار ملي افغانستان تمام ميشد و هم این که نظام قبلي اتحاد شوروي نظام های نو بنیاد دموکراتیک را که عرض وجود می کرد در سراسر جهان مورد همکاری و حمایت خویش قرار میداد. بناً دولت نو ایجاد و نوجوان دارای نظام دموکراتیک افغانستان را نیز بعد از رویداد (ثور، ۱۳۵۷ - اپریل، ۱۹۷۸) مورد حمایت و همکاری خویش قرار دادند. تا اینکه بنا بر عدم درک درست از واقعیت های رویداد ثور در افغانستان عدۀ از مردم به اعتراضات و مخالفت ها بر ضد دولت پرداختند که بلاخر زمینه مداخلات خارجی در امور افغانستان مساعد گردید. جریانات طوری پیش رفت که نیروهای نظامی اتحاد شوروي وقت باشناخت و آگاهی غیر دقیق و نامکمل و تحلیل نادرست که از امور افغانستان در همان مقطع زمان داشتند، عجلوانه وارد سرزمین افغانستان گردیدند و درمقابل، کشورهای غربی به شمول امریکا و کشورهای همسایه افغانستان همه دست به دست هم داده وارد صحنه های جنگ و نبرد های گرم به صورت مستقیم و غیر مستقیم با افغانستان گردیدند. این کشور ها با استفاده کردن از روحیه و وجود هموطنان ما و به کار برد تمام امکانات پولی، تخنیکي و نظامی خویش به شعله ور شدن بیشتر جنگها، نابودی و تخریب وطن عزیز ما متصل شدند. با وجودیکه میتودها و شیوه های حل قضیه افغانستان از طریق سازمان ملل متحد و مناسبات دیپلماتیک و سایر سازمانهای منطقوی، عربها و اسلامی طور صلح آمیز از آغاز بروز پرابلم میسر و ممکن بود. ولی این قدرت های بزرگ به فکر مردم و ملت افغانستان نبودند، هر یک در جستجوی منافع خویش و هم انتقام جویی های تاریخی شان از همدیگر و هم رقابتهای نظامی و سیاسی که با یکدیگر در عرصه جهانی داشتند برآمدند. طوریکه امریکایی ها در جستجوی انتقام گیری خویش از روسها از جنگ ویتنام در افغانستان گردیدند. انگلیس ها نیز در رقابت با روسها به منظور داشتن نفوذ منطقوی خویش (منطقه جنوب آسیا و آسیای

میانه) از یک جانب و مخالفت های تاریخی شان در قبال اشغال کشورهای آسیای جنوبی (هندوستان، پاکستان، افغانستان و ...) توسط انگلیس ها طی قرن ۱۹ و اواخر قرن ۲۰ و پیشروی قشون انگلیس به طرف کشورهای منابع نفت و گاز آسیای میانه و منازعات انگلیس ها در باره سرحدات افغانستان و کشورهای آسیای میانه با روسها و از طرفی هم کینه جویی که انگلیس ها از قبل در طی جنگ های شان با افغانها داشتند و طی سه جنگ که پشت سر گذاشتند، تلفات فاحش را متقبل گردیده بودند که در نتیجه شکست شان در افغانستان استقلال افغانستان حصول و به رسمیت شناخته شد.

این کشورهای بزرگ سرمایه داری و استعمارگر، افغانستان را به حیث مرکز داغ جنگها در جهان درآوردند و هزارها تروریست از سراسر جهان و به خصوص از کشورهای عربی و پاکستان به سرحدات افغانستان نزدیک شدند. در ساحات مرزی افغانستان و درمناطق قبایلی پاکستان مراکز بزرگ آموزش نظامی و تربیه چریکی با رهبری مستقیم سازمان استخبارات پاکستان «آی اس آی» و مشاورین نظامی و استخباراتی امریکا و با پرداخت و مصارف میلیاردها دالر توسط کشورهای غربی و عربی ایجاد گردید. کنون نیز تعدادی از این مراکز آموزشی به کار بُرد گروههای القاعده قرار دارد و مورد استفاده شان میباشد. درطی این پروگرامها که کشور پاکستان منحیث مهمانخانه حلقات تروریستی قرار گرفت و تروریست ها از کشورهای مختلف به اینجا سرازیر گردیدند، پاکستان نیزخود از همان آغاز به حیث مرکز منطقوی و بین المللی تروریزیم، بُنیاد گرایی در آمد و زمینه خوب برای ایجاد پایگاه القاعده گردید. اکنون نتایج و ثمرش را که منجر به مساعد ساختن شرایط در همان وقت بود به شکل بهتر میبینیم که کاملاً واضح و انکار ناپذیر است و این چیزییست که در آن زمان قدرت های بزرگ از آن غافل بودند و با تأسف عواقب کارشان را پیشبینی ننموده بودند و نمی دانستند. در آن زمان قدرتهای بزرگ و مشاورین عالیرتبه و کارشناسان ماهر شان از ماموریتها و دستاوردهای شان که در قبال خراب شدن وضع و امور افغانستان داشتند، به خوشی های زیاد و با افتخار یادآور میشدند. ولی عواقب بسیار دردناکتر و مصیب بار تر از آن است که در

موردش حتی تصویری هم وجود نداشت. کنون از نتایج آن پروگرام های نا عاقبت اندیش هزار ها نیروی نظامی غرب و ناتو با در برداشتن مصارف میلیارد ها دالر به افغانستان سرازیر گردیدند و طی جنگهای مجهول و نا مشخص که در طی مدت حملات این نیروها (شورای ائتلاف و پیمان ناتو) و مقابله شان با نیروهای وابسته به تروریسم، هزار ها انسان در گیر جنگ و هزار ها انسان بی گناه و بی طرف به شمول زنان، اطفال ، موسفیدان و کهن سالان که مصروف زنده گی عادی و بیچاره گی خویش میباشند قربانی جنگها میگردیده و جان های شیرین خویش را از دست میدهند.

فعالاً هم سوالهای بیشماری در رابطه به این قدرت های بزرگ جهان و سرمایه داری و مناسبات شان با تروریسم که گویا در جنگ با تروریسم قرار دارند، ولی تروریسم و القاعده و نیروهای تند رو، روز به روز نیرومندتر و مجهز تر میگردند، مطرح گردد. همچنان دیده میشود که با گذشت زمان وضع بیشتر از قبل وخامت پیدا کرده و به طرف بدتر شدن هنوز پیش میرود و تأثیرات آن گسترده تر گردیده است و هراس از این وجود دارد که مجموع جهان در منجلاب رقابت ها بین دو جناح یکی جناح جنگ افروز و اشغالگر امپریالیسم و جناح دیگر القاعده و تروریسم دچار بحران های عمیق تر و بی امنی میگردد.

بناً سرمایه داری و امپریالیسم به مثابه آخرین مرحله آن عامل جنگها در جهان، اشغالگری و هم دارای امراض بسیار مزمن در بطن خویش است. یعنی بحران های حاد اجتماعی و رکود اقتصادی که بلاخر به زوال و تلاشی شدن اش می انجامد و در برابر به تمام مردم جهان پرابلمهای دشوار زنده گی، فقر، گرسنه گی، بی سرپناهی، آواره گی و تلف شدن هزارها انسان در سراسر جهان به علت عدم دسترسی شان به مواد غذایی و سایر نعمات زنده گی و معشیت میگردد.

علت به وجود آمدن بحران های سرمایه داری بسی عوامل می گردد که از جمله یکی هم این که سرمایه گذاری های بزرگ در عرصه های سودجویی های بیشتر است تا اینکه رفع نیارمندی های واقعی انسان ها و کاستن پرابلم ها و مشکلات جامعه و مردم مد نظر گرفته شود. یعنی سرمایه گذاری ها فقط و تنها به هدف

کسب سودهای بیشتر و منافع بزرگتر به شیوه ساده تر صورت میگیرد و در ضمن خود سرمایه در پروسه فعالیت و گردش خویش خود را میخورد یعنی سرمایه های بزرگ سرمایه، سرمایه های کوچک اطراف اش را به تدریج چون نهنگ بلعیده و در شکم پهناور خویش فرو میبرد، تا زمانیکه خود رشد سرسام آور نموده و در بطن خویش دچار بحران چاقی و مریضی حاد غیر قابل علاج میگردد که سرمایه خود در قید سود های بدون گردش در انباشت و رکود و عطالت قرار میگیرد و آن آسیب را که دچار گردیده و بار آورده، تلافی کرده نتوانسته و در انجام در حالت رکود خویش پوسیده و گندیده شده، بلاخر راه زوال را در پیش میگیرد و به گفته فیلسوف و دانشمند بزرگ مارکس: آن نیروی گورکن را که خود در پروسه حیات خویش در بطن پرورانیده و تولد کرده است. این نیروی سازنده یعنی طبقه کارگر جهانی آن بقایای فرسوده و گندیده سرمایه را دفن و نظام جدید خویش را خود به نفع همه طبقات محروم و متوسط جامعه ایجاد می نماید که زمان و حوادث اخیر و بحران مزمن سرمایه گواه و بیانگر آن است و کنون مردمان و خلق های زحمتکش یار و یاوران و هم پیمانان طبقه کارگر در سراسر جهان منتظر تحولات بزرگ در جهان و به خصوص در سرزمین و مهد سرمایه های بزرگ هستند.

ضمناً زمان نیز تقاضای یک تحرک و به پاخیزی جنبش و جهش انقلابی را میکند که باید کارگران و زحمتکشان جهان با از دست دادن کار و درهم افتیدن زنده گی شان در راه علاج و نجات واقعی و همیشه گی شان را در برابر دستگاه و ماشین فرسوده سرمایه داری و استثمار با تشکل و فشرده گی با هم در سراسر جهان با همدستی نیروهای روشن فکر و انقلابی راه پیروزی قطعی شان را در پیش گیرند.

19.02.2009

www.ayenda.org